

قاسمشاهیان در شعر محمود

مریم معزی^۱

چکیده: از اسماعیلیان ایران پس از الموت آگاهی‌های اندکی در دست است. جسته و گریخته نثری یا نظم‌ی این جا و آن جا با ترس و دلهره در دل زمین یا شکافی در دیوار باقی مانده است. بیش تر دعا و مناجات است. کم تر به سالیان تیره نوری می‌تاباند اما شعری که محمود سروده از نوع دیگر است. شاعر شوریده است. ترس را فروخورده و از مهم‌ترین رازها پرده برداشته است. برای یک گروه کوچک مذهبی که در پس کوهی یا در حاشیه کویری پناه گرفته‌اند چه چیزهایی مهم‌ترین اسرار است؟ نام رهبرشان؟ نام زیستگاه‌ها و پناهگاه‌هایشان؟ نام رهبران محلیشان؟ سلسله مراتب ارتباطشان؟ این همه در شعر محمود آمده است. این شعر در اینجا به روش تک نسخه تصحیح شده و با روش تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است تا گستره جغرافیایی قاسمشاهیان، نام رهبران محلی، سلسله مراتب دعوت و باورهای روزگار شاعر، سده ۱۱ق. ۱۷م، به دست داده شود.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیه، قاسمشاهی، قهستان، محمود، نزاری، نورالدهر

Qasim Shahi Communities in the poem of Mahmoud

Maryam Moezi¹

Abstract: There are small traces of Iranian Ismaili communities in the post Alamut era. Sporadic prose or odes in fear and anxiety, here and there, dug in the ground or in a wall crack have been extant. Most are prayers and supplications which throw a little light on the dark centuries; however the poem of Mahmoud is totally different. The intoxicated poet, free from fear, unfolds the secrets. For a small religious group, taken refuge in a remote mountainous castle or dwelled around a horrific desert what would be the most crucial secret? The name of the leader? The name of their settlements and shelters? the name of their local leaders and hierarchies? All are revealed in the poetry of Mahmud. Critically edited the single manuscript and based on the historical method, this paper contributes to analyze and to reveal some facts such as: geographical domain of Qasim shahi, the names of local leaders and hierarchies in call (Da'wa) and contemporary beliefs in 11th / 17th century.

Keywords: Ismailia, Qasm Shahi, Quhistan, Mahmud, Nizari, Nur al-Dahr

1 Former Associate Professor of History at the University of Mashhad maryammoezzi@yahoo.com

مقدمه

از همان نخستین سالیان آشنایی با اسماعیلیه، نگارنده، این قصیده ۷۶ بیتی محمود را در دفترهای دو تن از پرشورترین اسماعیلیان ایران دیده و از آن در کارش هم سود برده بود. به دنبال یافتن نسخه قدیمی‌تر روزگارانی سپری شد که به دست نیامد. اینک ضمن سپاسگزاری از هر دو این عزیزان، آقایان صدرالدین میرشاهی و غیاث‌الدین میرشاهی و قدرشناسی از سرکار خانم تهمنه رئیس‌السادات و اکرم ناصری که در هنگام عدم حضور در ایران با تلاش خود امکان دسترسی به برخی از منابع فارسی را در اختیارم نهادند، این قصیده پس از تصحیح به روش تک نسخه ارائه خواهد شد و با دیدی انتقادی مطالب تاریخی آن استخراج گردیده، سپس با دیگر شواهد و مدارک تاریخی سنجیده خواهد شد تا گستره جغرافیایی جوامع قاسمشاهی، سلسله مراتب دعوت، نام رهبران این جوامع و پاره‌ای از باورهای مذهبی آنان در سده ۱۱ق/۱۷م مشخص گردد.

معرفی شاعر

از سراینده این قصیده اطلاع زیادی در دست نیست. تقریباً تمام آگاهی ما درباره او به همین قصیده محدود می‌شود. از آن جا که شاعر در بیت ۷۳ خود را محمود خطاب کرده است برمی‌آید که تخلصش و شاید نامش نیز محمود بوده است. در بالای قصیده در نسخه غیاث‌الدین میرشاهی نوشته شده: «من اشعار خالو محمود علی» که مشخص نیست چه کسی این را نوشته و محمود، خالوی چه بوده. از خانواده او هم اطلاعی نداریم فقط شاعر در یک جا (بیت ۳۱) کسی را به نام سلطانعلی که در یکی از روستاهای قهستان مقام معلمی در سلسله مراتب دعوت قاسمشاهیان داشته برادر خود خوانده است و چون بلافاصله اشاره می‌کند که این روستا زادگاه خودش نیز بوده، می‌توان با اطمینان بیش‌تری وی را برادر واقعی‌اش دانست. در هر دو نسخه زادگاه شاعر بسکک ذکر شده که امروز چنین روستایی در این محدوده وجود ندارد. تا آن جا که از روی نام روستاهای کنونی این منطقه می‌توان داوری نمود شاید بتوان این واژه را با گسک^۱ یا مسک^۲ قابل انطباق دانست. اما در حال

۱ برابر با سرشماری سال ۱۳۹۰ گسک، آبادی از دهستان فخررود، بخش قهستان، شهرستان درمیان در استان خراسان جنوبی به شمار می‌رود:

<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.

۲ مطابق همان سرشماری، مسک، آبادی از دهستان میاندشت، بخش مرکزی، شهرستان درمیان در استان خراسان جنوبی است؛ رک. همان.

حاضر هیچ یک از این دو روستا تا آنجا که جستجو شد دارای سکنه اسماعیلی نیست و اسماعیلیان قهستان هم از این روستاها به عنوان مراکز قدیم خود آگاهی ندارند؛ اما در مجموع مسک و روستاهای نزدیک آن در زمره مومن آباد یاد شده‌اند که از مهم‌ترین مراکز نزاریان در قهستان به شمار می‌رفت. حمدالله مستوفی در سده ۸/ق ۱۴۱م. از منطقه مؤمن آباد به عنوان مرکز مهم اسماعیلی نشین قهستان یاد کرده است^۱ و زمجی اسفزاری که حدود یک سده پس از او می‌زیست نیز بخصوص از روستای مسک یاد کرده و درباره آنجا می‌نویسد که به «بد اعتقادی و متابعت حسن صباح» مشهور هستند.^۲ دو سنگ نبشته نیز به خط نسبتاً زیبای نسخ در روستای مسک وجود دارد که یکی از آن‌ها از «حکومت ملک معظم عماد... الد (ناخوانا، احتمالاً عمادالدین)» در تاریخ ۷۰۲/ق ۱۳۰۳م. یاد می‌کند و کتیبه دیگری که ظاهراً به خط همان شخص نخست است ولی این بار خود را با نام «دولت‌شاه بن عمید... [سرف... یا سرق...]» معرفی کرده از گرفته شدن قهستان و قتل شاه علی نامی در تاریخ ۷۰۵/ق ۱۳۰۶م. حکایت می‌کند. بنابر اظهارات اهالی روستا تا چندی پیش مقبره‌ای نیز به نام شاه علی در این روستا وجود داشته که اکنون از میان رفته است. تاریخ فوق درست مصادف با همان محدوده زمانی بسیار خطرناک پس از سقوط الموت برای اسماعیلیان ایران بوده است و تا آنجا که از دیگر منابع تاریخی می‌توان اطلاع یافت در این روزگاران حکومت مرکزی ایران در دست غازان (۶۹۴-۷۰۳/ق.) و الجایتو (۷۰۳-۷۱۶/ق.) بوده، اما ظاهراً قهستان در اختیار خاندان کورت قرار داشته است و سال ۷۰۵/ق ۱۳۰۶م. فخرالدین بزرگ‌الدین در هرات به جای پدر حکم می‌رانده است. منابع از لشکرکشی او به خواف و قصبات آن سخن رانده و متذکر شده‌اند که وی بیش‌تر این قصبات را ویران کرده است.^۳ بنابراین به احتمال بسیار، قاتل شاه علی یا آمر به قتل او می‌بایست همین شخص بوده باشد.

از سوی دیگر نویسندگان آشنا به منطقه از قلعه بزرگی در مومن آباد سخن گفته‌اند.^۴ هم اکنون نیز در روستای مسک آثار یک قلعه بزرگ وجود دارد که کتیبه سر در آن مربوط می‌شود به

۱ حمدالله مستوفی (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، به کوشش گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۴۷.

۲ معین‌الدین محمد زمجی اسفزاری (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به تصحیح محمد کاظم امام، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ص ۹۹.

۳ زمجی اسفزاری، همان، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۰؛ غیاث‌الدین میرخواند (۱۳۳۳)، *حبیب‌السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: خیام، ص ۱۵۰.

۴ حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۴۶؛ زمجی اسفزاری، همان، ج ۲، ص ۹۹.

سال ۱۲۰۲ق. / ۱۷۸۸م. و در واقع سال ساخت و شاید بازسازی قلعه‌ای بزرگ را که ظاهراً دارای ۹ برج بوده است به نظم نشان می‌دهد و ماده تاریخ آن را «کشت حالا آن عجب حصنی حصین» تعیین کرده است.^۱ شاعر این کتیبه که تخلص یا مقام وزیر داشته آمر آن را شاه میرزا صادق معرفی کرده است. از وجود میرزا صادق نامی به عنوان داعی بزرگ خراسان، افغانستان و قهستان در روزگار صفویه آگاهی داریم که پسرش به نام صوفی معاصر امام قاسمشاهی، شاه خلیل الله یکم (متوفی ۱۰۴۳ق. / ۱۶۳۳م) بوده و نوه‌اش (یعقوبشاه) هم عصر محمود شاعر قصیده اصلی این مقاله است، بنابراین زمان زندگانی میرزا صادق را می‌توان حدود اواخر سده ۹ و اوایل سده ۱۰ق. / ۱۵ و ۱۶م. در نظر گرفت. در نتیجه وی نمی‌توانسته تا سال ۱۲۰۲ق. زندگانش ادامه یافته باشد؛ مگر این که تاریخ ذکر شده بر کتیبه را سال بازسازی بنا در نظر گرفته و آمر اصلی قلعه را همان میرزا صادق مشهور اسماعیلی به شمار آوریم که این تفسیر تا حدودی قابل قبول به نظر می‌رسد؛ زیرا ظاهراً این قلعه بنابر نظر کارشناس میراث فرهنگی که آثار مسک را ثبت کرده است، ساخت دوره صفویه بوده و در دوره قاجار بازسازی شده است.

اسفزاری از یک زلزله مهیب در مسک که در ۲۱ ربیع الاول ۱۹۸ق. رخ داده و باعث ویرانی بسیار شده سخن رانده است.^۲ شاید از این حقایق پراکنده بتوان چنین نتیجه گرفت که اصل بنای قلعه مربوط به دوره الموت می‌شده که بر اثر زلزله سال ۱۹۸ق. ویران شده است. در دوران داعی‌گری میرزا صادق بر قاسمشاهیان این مناطق، این قلعه دوباره ساخته شده و بار دیگر در سال ۱۲۰۲ق. مورد تعمیر قرار گرفته است. به هر روی آثار این مرمت نیز هنوز بر این بنا دیده می‌شود.

۱ متن کتبه چنین است:

«شاه زی شانی که میرزا صادق است/ صاحب عقل است و با دولت قرین
در محال قاین اندر ارض مسک/ ساخت از الطاف رب العالمین
قلعه ای محکم و دژی استوار/ منزلی مأمّن و مأوایی متین
از بلایا و مصائب در امان/ باغ فردوس است و هم خلد برین
الحق آن نیکو مکان پایدار/ کو به پا کرد این زمان از خشت طین
کنگره انداخت بر اوج سپهر/ پایه محکم کرد در قعر زمین
کشت حالا چون به تو باغ جنان/ خانه‌های این بنای دلنشین
زد رقم از بهر تاریخش وزیر/ «کشت حالا آن عجب حصنی حصین».

۲ اسفزاری، همان، ج ۲، ص ۹۹.



۲. سنگ نیشته، روستای مسک، عکس ها اهدایی رضا تابعی و باقر حامدی

به هر روی اگر بسکک همان مسک یا گسک نباشد، دست کم در قهستانی بودن شاعر نمی‌توان تردید کرد. مهم‌ترین دلیل، تصریح خود شاعر است که در بیت‌های ۲۳ و ۲۴ زادگاهش را قهستان معرفی می‌کند و برای آن سرزمین اظهار دلتنگی می‌نماید. نشانه دیگر قهستانی بودن وی آگاهی او از یکایک روستاهای این منطقه است. در حالی که از قسمت‌های دیگر فقط کلیاتی می‌داند. در واقع میزان آشنایی او بیش‌تر با قهستان و سپس خراسان بزرگ است و بقیه مناطق را با جزئیات نمی‌شناسد.

این که خودش و برادرش هر دو از اسماعیلیان و قهستانی بوده‌اند می‌تواند به احتمال گمان برد

که پدرش نیز بر همین مذهب بوده و نوکیش به شمار نمی‌رفته است. از تولد و مرگ او آگاهی نداریم ولی چون در دو جا (ابیات ۷۳ و ۷۶) از نورالدهر (متوفی در ۱۰۷۹ق./ ۱۶۶۹م.) امام قاسمشاهی به گونه‌ای یاد می‌کند که گویی امام حاضر اوست، بنابراین شاعر را می‌توان معاصر این امام خواند. محمود برادر خود را «ولی» روستای مسک می‌خواند اما از خودش هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهد که آیا خودش هم نقشی در دستگاه دعوت داشته است یا خیر فقط به تخمین می‌توان گمان برد که به جهت اطلاعات قابل توجهی که از جوامع قاسمشاهی داشته خودش هم در امر دعوت دست داشته است. از اظهار دل‌تنگی برای زادگاهش و درودی که برای قهستانیان می‌فرستد برمی‌آید که شاعر، این قصیده را زمانی سروده که خارج از قهستان بسر می‌برده است ولی برخلاف دیگر بی‌باکی‌هایش اصلاً در این مورد حتی اشاره‌ای هم نمی‌کند. آیا ممکن است که به دنبال مأموریتی بوده است؟

گستره جغرافیایی قاسمشاهیان

پهنه جغرافیایی که محمود در قصیده خود به ترسیم آن می‌پردازد، شامل سرزمین‌هایی می‌شود که امروز در کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان و هند قرار دارد. تقسیم‌بندی خود شاعر، ناظر بر روزگار خودش است. وی این جوامع را به پنج منطقه به شرح زیر تقسیم می‌کند:

الف. خراسان: منظور شاعر البته خراسان بزرگ است که بخش‌هایی از افغانستان را هم دربر می‌گیرد اما شامل قهستان نمی‌شود. مناطقی که وی یاد می‌کند به شرح زیر است:

۱. پترو: به صورت پترو هم نوشته می‌شود، امروز دهی از دهستان بخش مرکزی شهرستان تربت حیدریه در خراسان رضوی به شمار می‌رود.^۱ قاعدتاً می‌بایست مهم‌ترین جامعه قاسمشاهی خراسان به شمار می‌رفته؛ زیرا مسکن داعیان موروثی و مقتدر این دیار^۲ بوده و منطقه قهستان هم زیر نظر آنان قرار داشته است. بعدها به دلایلی که بر ما روشن نیست این خاندان به سده، روستایی

۱ برابر همان سرشماری سال ۱۳۹۰ امروز به صورت پترو نوشته می‌شود و آبادی است از دهستان صفائیه، بخش مرکزی شهرستان زاوه در استان خراسان رضوی؛

<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.

۲ برای آشنایی با این خاندان رک: مریم معزی (۱۳۷۰)، «رساله حسین بن یعقوب‌شاه»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۳ و ۴، صص ۴۰۳-۴۲۱.

در خراسان جنوبی و سر راه فائن به بیرجند، مهاجرت می‌کنند.^۱ ظاهراً این مهاجرت باعث می‌شود که از اهمیت پترو کاسته شود. امروز تا آنجا که جستجو شد قاسمشاهیان بومی در این مناطق به طور کلی زندگی نمی‌کنند.

۲. ایل شیبانی: ایل عرب تباری که از روزگاری نامعلوم به خراسان مهاجرت کرده و در حدود تربت جام و تربت حیدریه می‌زیستند. از میان آن‌ها خزاعه و خزیمه مشهور شدند. طوایفی از آن‌ها در تاریخی که مشخص نیست و احتمالاً باید پیش از سده ۱۱ق. / ۱۷م. رخ داده باشد و بنا بر دلایلی که بر ما پوشیده مانده به مناطق داخلی ایران، از جمله فارس مهاجرت کردند. در حالی که در دوره صفوی یکی از رؤسای این قبیله به نام میراسماعیل خان عرب شیبانی نام آور شد و مورد توجه صفویان قرار گرفت.^۲ طوایف دیگری از آن‌ها در مناطقی از جمله اطراف بیرجند و گناباد باقی ماندند و خاندان مشهور خزیمه (علم) از میان آنان برخاست.

۳. ایل بیچاره: امکان دارد که این واژه به دست نساخان تحریف شده باشد. شاید منظور شاعر ایل جباره بوده که مانند ایل شیبانی عرب تبار و سابقاً در خراسان سکونت داشته و بعدها به فارس مهاجرت کرده‌اند^۳ آیا می‌توان میان دو ایل عرب شیبانی و ایل جباره که در اینجا از آنان یاد شده با طوایفی که امروزه در حاشیه کویر مرکزی ایران با نام عرب خراسانی به سر می‌برند و تا آنجا که جستجو شد اکثراً اسماعیلی مذهب هستند ارتباطی یافت؟ قدیمی‌ترین نشانی که از عرب خراسانیان به عنوان پیروان قاسمشاهیان در دست است به سال ۱۰۷۲ق. / ۱۶۶۶م. برمی‌گردد؛ زیرا نگارنده سنگ مزار یکی از آنان و به احتمال از رؤسای این قبیله را در محوطه بیرونی آرامگاه شاه غریب (مستنصر بالله سوم) در انجدان یافت. مطابق نوشته‌های این سنگ مزار، شخص مدفون «محمد رضا ولد نصر عرب خراسانی» نام داشته است. صرف اجازه دفن او در مقبره خانوادگی امامان قاسمشاهی می‌تواند نشان دهنده جایگاه والای این قبیله در نزد امامان بوده باشد.

از طرف دیگر امری شیرازی، شاعر ایرانی که به جرم ارتباط با گروه‌های تحت تعقیب در

۱ همان، ص ۴۰۸.

۲ حسن فسایی (۱۳۶۷)، *فارسنامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۵۷۹؛ محمد جعفر خورموجی (۱۳۸۰)، *نزهة‌الآخبار*، به کوشش علی آل داوود، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۱۳؛ م. س. ایوانف (۱۳۸۵)، *عشایر جنوب*، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون، صص ۱۰۳-۱۰۵، ۳۵۱؛ مظفر قهرمانی ایبوردی (۱۳۳۵)، از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس، شیراز: آبی‌نا، صص ۳۶۵؛ علی محمد نجفی (۱۳۹۱)، *وقایع ایلات خمسه و پژوهشی در تبار شناسی ایل عرب جباره و شیبانی*، شیراز: جام جوان، صص ۳۱۱-۳۱۳.

۳ همان، ص ۳۱۱.

دوره شاه تهماسب دستگیر گردید،^۱ ظاهراً به همین قبیله منتسب بود. اسماعیلیان قاسمشاهی امروزی، امری شیرازی را هم کیش خود می‌دانند و نگارنده اشعاری از شاعری با تخلص امری در بیاض‌های اسماعیلیان ایران و بدخشان دیده است که از نظر تاریخی با تاریخ زندگانی امری شیرازی قابل تطبیق است، و از سوی دیگر مفاهیم اسماعیلی در اشعار او کاملاً آشکار است. امری شیرازی در قصیده‌ای خود را اردستانی و متولد کهپایه معرفی کرده و اصل دودمان خود را به ذوالیمین خزاعی نسبت داده است^۲ که شاید منظورش از ذوالیمین همان طاهرین حسین، مؤسس سلسله طاهریان (حکومت ۲۰۵-۲۵۹ ق. / ۸۲۰-۸۷۲ م.) باشد که چنین لقب داشت، و از سوی دیگر از موالی طایفه خزاعه به شمار می‌رفت. طایفه خزاعه نسبشان به عرب شیبانی می‌رسد که در سده‌های نخست هجری به خراسان مهاجرت کردند. مطابق خبری که افوشته‌ای نطنزی به دست داده مقرر قبیله مذکور در اوایل سلطنت شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ ق. / ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م.) در حوالی اردستان، میان کاشان و اصفهان، بوده است.^۳ بنابراین بعید نیست عرب خراسانیان امروز ایران از اعقاب همان قبایل شیبانی یا جبارهای باشند که در این جا از آنان یاد شده است.

۴. غوریان: امروز نام یکی از شهرها و نام یکی از ولسوالی‌های استان هرات افغانستان است.^۴ نام اصلی خیرخواه هراتی هم تا جایی که می‌دانیم محمد رضا پسر سلطان حسین غوریانی بوده است.^۵ از آن جا که وی هراتی خوانده شده می‌توان تصور کرد که غوریان در آن روزگاران نیز تابعی از هرات بوده است و این تأکیدی است بر این که منظور شاعر همین شهری بوده که امروز در ولایت هرات جای دارد.

۵. لآخ: به درستی مکان آن شناخته نشد. امروز در خراسان رضوی نام دو روستا به اسامی: کلاته لآخی که دهی از دهستان کبیر، بخش جلگه زوزن شهرستان خواف است؛ و دیگری سیه لآخ که دهی از دهستان‌های مالین، بخش مرکزی شهرستان زاوه باشد^۶ با این جاینام تا حدودی

۱ محمودبن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی (۱۳۵۰)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵۱۵.

۲ ملاعبدالله نهاوندی (۱۹۳۱)، *مآثر رحیمی*، به کوشش محمد هدایت حسین، ج ۳، کلکته: ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله، ص ۱۴۹۹.

۳ افوشته‌ای نطنزی، همان، ص ۱۹۶.

4 <http://herat.gov.af/fa/page/5864>.

۵ خیرخواه هراتی (۱۹۶۱)، *رساله خیرخواه هراتی*، به کوشش و ایوانف، تهران: انجمن اسماعیلی، صص ۳۵-۳۷.

۶ نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران:

<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.

همان‌گونه است. در حالی که در استان‌های مجاور ایران در افغانستان نیز نام دو روستا سیه لاه وجود دارد که یکی در ولایت فراه قرار دارد و دیگری متعلق به استان زابل است.^۱ دو روستای متعلق به ایران در حال حاضر فاقد سکنه اسماعیلی مذهب است و روستاهای افغانستان نیازمند تحقیق بیشتری است.

۶. جاجرم: نام شهرستانی در استان خراسان شمالی که در جنوب غربی بجنورد واقع شده است.

۷. کوهسار: مکان آن مشخص نشد.

۸. جام: امروز بیشتر تر به نام تربت جام مشهور است و شهرستانی در شرق استان خراسان رضوی است.

۹. فَرّه، یا فَرّاه: نام ولایتی در غرب افغانستان و هم مرز با ایران است. همچنین نام یکی از ولسوالی‌های همین ولایت نیز هست.

۱۰. کوه آباد: امروز نام روستایی از دهستان کراب، بخش مرکزی شهرستان تایباد در خراسان رضوی است.^۲

اکثر مناطق یاد شده که در ایران واقع شده است امروز از سکنه اسماعیلی خالی شده‌اند. علت یا علل آن روشن نیست. شاید سکونت گاه آن‌ها بر بیگانگان فاش شده و ناگزیر از مهاجرت شده یا به تحلیل رفته‌اند. در مورد شهرها و روستاهای نزدیک به مرز افغانستان می‌توان گمان دیگری نیز مطرح کرد که ممکن است بر اثر حمله یا حملات افغانان در اواخر حکومت صفویه دچار مشکلاتی شده و باقی ماندگان به قهستان مهاجرت کرده باشند. آنچه در این میان حیرت‌انگیز است عدم ذکر مناطق اسماعیلی‌نشین اطراف نیشابور است. دیزباد مشهورترین روستای این منطقه، بدون تردید در روزگار محمود نیز یکی از سکونتگاه‌های مهم قاسمشاهیان به شمار می‌رفته است. خاکی خراسانی شاعر مشهور قاسمشاهی که دیوانش را ولادیمیر ایوانف به چاپ رسانده^۳ و مقبره‌اش در دیزباد مورد تکریم مردم دیزباد قرار دارد، در همین دوران می‌زیسته است؛ زیرا در دیوانش ضمن یاد کردن از تاریخ ۱۰۵۶ ق. / ۱۶۴۶ م. از شاه نورالدهر هم به عنوان امام خود یاد کرده است.^۴ از سوی دیگر خاکی در قصیده‌ای یعقوبشاه را نیز ستوده^۵ و از این جهت به نظر می‌رسد که

۱ همان.

۲ همان.

۳ خاکی خراسانی (۱۹۳۳)، منتخب دیوان خاکی خراسانی، به کوشش و ایوانف، بمبئی: انجمن تحقیقات اسلامی.

۴ همان، بیت شماره ۲۵۹ و ۱۲۷۰.

۵ همان، بیت شماره ۱۳۳۹.

که در آن روزگاران دیزباد هم در تبعیت یعقوبشاه قرار داشته است. آیا به راستی محمود از وجود قاسمشاهیان این مناطق بی اطلاع بوده است؟ آیا رقابتی میان رهبران یا مردم اسماعیلی مذهب قهستان و اطراف نیشابور موجود بوده که محمود این رقابت را با نادیده گرفتن آنان در شعرش نشان داده است؟ محمود از هرات هم ذکری نکرده است. در حالی که خیرخواه هراتی در همین محدوده زمانی به تقریب می‌زیسته و خود و پدرش را پیر هرات خوانده است.^۱ به نظر می‌رسد اختلاف میان پیروان داعیان موروثی خراسان و قهستان با برخی از مناطق قاسمشاهی که بعدها منجر به شقاق و انشعاب گردید و پیروان این خاندان به نام مراد میرزایی مشهور شدند^۲ در این روزگار هم وجود داشته است.

ب. قهستان: شاعر در این بخش عمدتاً از روستاهایی یاد می‌کند که بیش‌تر آن‌ها تا به امروز پابرجا هستند و سکونت‌گاه اسماعیلیان؛ اما برخی دیگر از اسماعیلی مذهبان خالی شده است. از سوی دیگر شامل تعداد زیادی از روستاهای اسماعیلیه‌نشین روزگار حاضر نمی‌شود. به خصوص روستاهایی که شواهد نشان می‌دهد روزگاری جمعیت بزرگی را در خود جای می‌داده است. دلیل احتمالی این امر علاوه بر مورد اختلافی که در بالا ذکر شد ممکن است این باشد که پس از مهاجرت داعیان موروثی خراسان به سده، بسیاری از پیروانشان نیز به قهستان کوچیده و در روستاهای اطراف، ساکن شده باشند و این همه اتفاقاتی بوده که ظاهراً پس از سروده شدن این شعر و چه بسا پس از مرگ شاعر رخ داده و در این صوت طبیعی بوده است که شاعر سخنی از این جوامع نرانده باشد. اما به جز اینها برخی از روستاهای اطراف بیرجند نیز از قلم افتاده‌اند. شاید دلیلش این بوده که هر معلم بر بیش از یک روستا نفوذ داشته ولی محمود فقط سکونت‌گاه معلمان را در شعر خود ذکر کرده است. به هر روی مناطقی که وی در زیر نام قهستان آورده به شرح زیر است:

۱. ماهوسک: دهی از دهستان القورات در بخش حومه شهرستان بیرجند واقع در خراسان

جنوبی است.^۳

۲. رایک: تا آن جا که جستجو شد نشانی از این منطقه به دست نیامد اما یک بار دیگر نام این روستا به عنوان یکی از روستاهای مهم اسماعیلی‌نشین در یک رساله اسماعیلی دیگر تقریباً معاصر

۱ خیرخواه هراتی، همان، صص ۳۵-۳۷.

۲ معزی، «رساله حسین‌بن‌یعقوبشاه»، ص ۴۰۵.

۳ نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران:

- همین شاعر دیده می‌شود.^۱ بنابراین احتمال ضبط غلط آن از میان می‌رود.
۳. یهن: دهی از دهستان القورات بخش حومه شهرستان بیرجند، استان خراسان جنوبی است.^۲
۴. بُورنَج: همان بُورنگ است که امروز روستایی از توابع شهرستان درمیان خراسان جنوبی است.^۳
۵. بسکک: همان گونه که در هنگام معرفی شاعر به طور مشرح مطرح شد امروز چنین روستایی در این منطقه وجود ندارد.
۶. خُنگ: نام دو روستای خنگ بالا و پایین از توابع القورات، بخش مرکزی شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی است.^۴
۷. نوده: این نام امروز بر روی چندین روستا قرار دارد ولی به نظر می‌رسد منظور شاعر همان روستای نوده‌ی باشد که در نزدیکی خنگ قرار دارد. این روستا هم از توابع القورات، بخش مرکزی شهرستان بیرجند به شمار می‌رود.^۵
۸. سده: یکی از بخش‌های شهرستان قائنات در خراسان جنوبی است.^۶
۹. کُنْدُر: دهی است از دهستان عربخانه بخش نهبندان شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی.^۷
۱۰. عارک: نگارش درست آن آرک است که امروز نام یکی از روستاهای خوسف خراسان جنوبی به شمار می‌رود.^۸
۱۱. اَفکِشت: نام روستایی از توابع فشارود شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی است.^۹
۱۲. سُرُخِیج: روستایی از توابع دهستان فشارود شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی است.^{۱۰}
۱۳. جازار: امروز با نام گازار مرکز دهستان شاخات شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی است.^{۱۱}

۱ معزی، همان، ص ۴۱۶.

۲ نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران:

<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.

۳ همان.

۴ همان.

۵ همان.

۶ همان.

۷ همان.

۸ همان.

۹ همان.

۱۰ همان.

۱۱ همان.

ج. عراق: بدون تردید منظور شاعر، عراق عجم بوده است. محمود در این منطقه به ایل عطاءاللهی اشاره می‌کند که امروز جمعیت بزرگی از اسماعیلیان ایران را تشکیل می‌دهند و در شهرها و روستاهای استان کرمان بخصوص شهرهای کرمان، سیرجان و شهر بابک و روستاهای اطراف این شهرها پراکنده‌اند و نگارنده شخصاً سکونت‌گاه‌های آنان را در اکثر شهرها و روستاهای این مناطق دیده است. احتمال زیادی وجود دارد که اشاره وی به منطقه‌ای که خود او یا نساخان بعدی سیرقو نوشته‌اند همان تحریف واژه برقو، ابرقو باشد که امروز در تقسیم بندی‌های کشوری در شمار شهرهای استان یزد است. در حالی که به شهر بابک هم نزدیک و احتمالاً مسکن همان عطاءاللهیان بوده است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که محمود از عراق عجم فقط به ذکر جوامع عطاءاللهیان بسنده کرده است. در حالی که از زیستگاه امامش که در آنجدان بوده سخنی نگفته است. آنجدان امروز روستایی است بسیار کهنسال از روستاهای دهستان مشک آباد بخش مرکزی شهرستان اراک در استان مرکزی و مقبره چند تن از امامان قاسمشاهی و خانواده آنان را در خود جای داده است. وی همچنین طوایف عرب خراسانی را که در آن روزگار هم در همین محدوده می‌زیستند و پیش از این به آنان اشاره شد، نادیده گرفته است. اگر غفلت او را دربارهٔ عرب خراسانیان به پای عدم اطلاع او بگذاریم، بدون تردید نمی‌توانیم برای مقرر امام نیز چنین فرضی را صحیح بدانیم. بیش‌تر به نظر می‌رسد که محمود در عین بی‌پروایی، خط قرمزهایی برای خود قائل بوده و آگاهانه از ذکر آن‌ها گذشته است. شاعر بی‌باک ما پس از عراق به سوی سرزمین‌هایی رفته که در آن روزگاران هندوستان خوانده می‌شد و عمدتاً در دست بازماندگان بابر تیموری بود. در حالی که امروزه به کشورهای هند، پاکستان و افغانستان تعلق دارد. این جوامع عبارت بودند از:

۱. لاهور: امروز مرکز ایالت پنجاب پاکستان به شمار می‌رود.
۲. مولتان یا ملتان: امروز مرکز ناحیه مولتان و یکی از شهرهای استان پنجاب پاکستان است.
۳. گجرات: ایالتی در غرب هند و از مراکز بسیار قدیمی اسماعیلیه در هند به شمار می‌رود.
۴. دیول: نام روستایی نزدیک ملتان پاکستان است.^۱
۵. جلاله پور: که به نظر می‌رسد همان جلال‌پور باشد که امروز شهری است از ناحیه حفیظ آباد واقع در استان پنجاب پاکستان.^۲

1 <http://www.places-in-the-world.com/1419072-pk-place-daul.html>.

2 <http://www.places-in-the-world.com/1167710-region-punjab.html>.

۶. کابل: پایتخت و نام ولایتی در افغانستان.
۷. بیک توت: اگر منظور شاعر یکه توت باشد، امروز نام چندین روستا در ایالت‌های تخار، فندوز، بغلان، فاریاب، بلخ، هرات و کابل کشور افغانستان است.^۱ از آنجا که مناطق نزدیک به هرات را محمود در شمار خراسان ذکر کرده و استان‌های شمالی افغانستان را ترکستان خوانده است، بنابراین احتمالاً اشاره وی به یکه توت کابل بوده است. این که بلافاصله پس از کابل از یکه توت سخن می‌گوید، به این احتمال قوت می‌دهد.
۸. چاریک کار: این نام که وجه تسمیه‌اش ناظر به نوعی تسهیم (احتمالاً در امور کشاورزی) بوده ظاهراً در روزگاران پیش، نام روستاهای متعددی را دربر می‌گرفته است که مشهورترین آن امروز به صورت چاریکار مرکز ولایت پروان افغانستان است.^۲
۹. فریصه: اطلاعی به دست نیامد.
۱۰. لیهان: اطلاعی به دست نیامد.
۱۱. گتگن: اگر بتوان آن را همان کنگ دانست باید گفت که امروز یکی از ولسوالی‌های ولایت نیمروز افغانستان است.^۳
۱۲. دره نور: امروز یکی از ولسوالی‌های ولایت ننگرهار در غرب افغانستان است.^۴
۱۳. سبزار: امروز یکی از ولسوالی‌های ولایت هرات است که اخیراً نامش به شنید تغییر یافته است.^۵
۱۴. جوی نو: تعیین محل دقیق آن اندکی دشوار است زیرا امروز نام چندین موضع در ولایت‌های بامیان، غور، وردک، اروزگان، فراه، نیمروز و هرات افغانستان است.^۶
۱۵. کتل: تعیین محل این موضع نیز دشوار است زیرا علاوه بر این که بیشتر یک اسم عام برای وصف وضعیت پستی و بلندی (توپوگرافی) منطقه است، همانند مورد بالا نام چندین محل در ایالت‌های غزنی، بامیان، فراه و ارزگان افغانستان نیز به شمار می‌رود^۷ که دقت عمل را در تعیین

1 <http://www.places-in-the-world.com/search-places.html>.

۲ همان.
 ۳ همان.
 ۴ همان.
 ۵ همان.
 ۶ همان.
 ۷ همان.

منطقه مشکل می‌کند.

هـ ترکستان: به نظر می‌رسد منظور شاعر از ترکستان، مناطقی بوده است که به روزگار او در دست حکومت‌های ترک ازبک و دست نشاندگان آنان اداره می‌شده است. اگر این احتمال صحیح باشد شعر محمود می‌تواند نوری بیافکند به تاریخ سیاسی سده ۱۱ق/ ۱۷م. برخی از مناطق یاد شده که از وضعیت آنان در این سالها بی‌خبریم. این مناطق به شرح زیر است:

۱. غوری: می‌توان به احتمال بسیار این جاینام را با غور، سرزمینی کوهستانی واقع در کوه‌های بابا و ولایت کنونی غور در قلب افغانستان تطبیق داد.

۲. قندز، قندوز، کندوز: امروز نام یکی از ولایت‌های شمال شرق افغانستان و سابقاً مجاور بدخشان شمرده می‌شد و در آن روزگار در دست ازبکان اداره می‌شد.^۱

۳. بدخشان: به نظر می‌رسد آخرین نساخان یعنی هر دو آقایان میرشاهی اصل این واژه را تشخیص نداده و به ظن خود و به قرینه سابقه اسماعیلیه در بدخشان و در نظر گرفتن وضع کنونی به بدخشان تغییر داده‌اند؛ زیرا غیاث‌الدین میرشاهی در زیرنویس، واژه صبرقان را به صورت شکل اصلی واژه ذکر کرده است. احتمال دارد شاعر به صورت شبرقان نوشته که املائی صحیح آن شبرغان (تحریف شاپورگان) بوده است و نساخان بعدی به علت عدم آشنایی با این نام نتوانسته‌اند آن را به درستی تشخیص دهند. در صورت صحت این گمان باید افزود که شبرغان مرکز ایالت جوزجان در شمال افغانستان کنونی بوده که امروز نیز این ایالت در شمار مناطق اسماعیلی نشین افغانستان یاد می‌شود.^۲ این که شاعر، بدخشان را در شمار نیاورده یک بار دیگر ثابت می‌کند که این منطقه از حیطة رهبری خاندان داعیان موروثی خراسان و قهستان و شاید حتی از قلمرو قاسمشاهیان نیز در آن زمان خارج بوده است.

سلسله مراتب دعوت

در شعر محمود، اثری از برخی مقامات سلسله مراتب دعوت متعلق به دوران‌های ماقبل قاسمشاهی دیده نمی‌شود. او اشاره‌ای به ناطق، اساس، امام، باب، حجت، ماذون و مستجیب در شعر

۱ قربان محمدزاده و محبت شاهزاده (۱۹۷۳)، تاریخ بدخشان، به کوشش آ. آ. یگانه، مسکو: دانش، صص ۹۷-۹۸.

۲ نجیب‌الله جويا (۹ مه‌ماه ۱۳۸۸)، «آغاز تاریخ اسماعیلیه در افغانستان»، خاوران:

تاریخی/آغاز-تاریخ-اسماعیلیه-در-افغانستان/ <http://www.khawaran.com/>

خود نمی‌کند. در برابر، اصطلاحات دیگری را به کار می‌گیرد. احتمالاً برای رعایت شرایط اختفا و تقیه، ناگزیر از تغییر این عنوان‌ها شده است. ناطق و اساس در شعر او به نبی و وصی تغییر یافته‌اند. به جای لفظ امام، وی الفاظ مولا (بیت ۸) و قائم اعظم (بیت ۷۶) را نشانده است که البته هر دو به نوعی در دوران الموت نیز به کار می‌رفت.^۱ از باب یا هر آن کس که واسطه میان امام و سایر مقامات دعوت باشد در این شعر اثری نیست. شاید محمود در پایه‌ای قرار نداشته تا او را ملاقات کند یا نام او را بداند.

شاعر اگرچه در آغاز قصیده، هدف خود را ذکر معلم‌های هر منطقه اعلام می‌کند (بیت ۹) که اصطلاحی نسبتاً جدید است و در دنباله سخن بدان پرداخته خواهد شد اما به نظر می‌رسد که دست کم در این جا از دو مرتبه مافوق و مادون سخن می‌گوید. یکی از مافوق‌ها بدون تردید، همان یعقوب شاه و نیاکان او (صوفی و صادق) هستند که شاعر، آن‌ها را «پیر»، «رهبر» و «داعی» خراسان می‌نامد (بیت‌های ۱۰ تا ۱۳) یعقوبشاه در شعر محمود نه تنها با پسوند شاه یاد شده (بیت‌های ۱۱، ۷۲) که حتی دستگاه پادشاهی وی با ملازمانی که در خدمتش بوده‌اند نیز وصف شده است (بیت ۱۱). سخن محمود نباید گزافه‌گویی شمرده شود؛ زیرا این خاندان که همان داعیان موروثی خراسان و قهستان بوده‌اند و پیش از این نیز معرفی شدند به راستی دستگاه تجملی برای خود برپا کرده بودند. اشاره محمود به حسین نامی که در رایک معلم بوده (بیت ۲۶) نیز به احتمال زیاد به پسر همین یعقوبشاه باید برگردد که اشعار زیادی از وی را نگارنده در دست اسماعیلیان کنونی خراسان دیده است^۲ و رساله‌ای نیز که بیش‌تر شبیه خاطره‌نگاری است از او به چاپ رسیده است.^۳ دلیل این احتمال این است که شاعر پس از ذکر او در بیت بعدی افزوده است که «ز

۱ برای عنوان مولا در آثار دوره الموت رک: نصیرالدین طوسی (۲۰۰۵)، *روضه تسلیم*، به کوشش سید جلال حسینی بدخشانی، لندن: آی. بی. تئورس، ص ۲۱۹؛ گمنام، «حکایت سیستان»، پیوست مقاله: مریم معزی (۱۳۸۹)، «بازنگری در روابط اسماعیلیان و ملوک نيمروز بر پایه متنی نویافته»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۶، ص ۱۲۱؛ حسن بن محمود کاتب (۱۳۹۰)، *دیوان قائمیات*، تهران: میراث مکتوب، صص ۴، ۲۷، ۳۴، ۴۰، ۹۷، ۱۸۴، ۳۰۸. برای عنوان قائم در آثار دوره الموت رک: طوسی، همان، صص ۱۳۵، ۱۷۴، ۱۹۵؛ حسن محمود، همان، صص ۱۹۰، ۲۴۶، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۶۰؛ گمنام، «هفت باب بابا سینا»، پیوست کتاب: مارشال گد. هاجسن (۱۳۴۶)، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدرای، تبریز: کتابفروشی تهران با همکاری فرانکلین، صص ۱۲، ۵۲۱، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۴، ۵۷۲.

۲ برخی از اشعار حسین بن یعقوبشاه پیش از این نیز شناخته شده بود:

W. Ivanov (1933), *A Guide to Ismaili Literature*, London, Royal Asiatic Society, pp. 112- 113; W. Ivanow (1963), *Ismaili Literature*, Tehran, Tehran University, pp. 150- 151; I. K. H. Poonawalla (1977), *Bibliography of Ismaili Literature*, Malibu, California, p. 282.

۳ بازنویسی شده کامل رساله در این کار قابل دسترسی است: معزی، «رساله حسین بن یعقوبشاه»، صص ۴۱۳-۴۲۲.

میرزگ یادگار است آن» و این میرزگ احتمالاً اشاره به یکی از اجداد اوست که ما از او بی‌خبریم؛ اما ظاهراً در این خاندان میرزایی بزرگ و بلند مرتبه وجود داشته که بعدها به افتخار او نام چند تن از اسلاف را گذارده‌اند، مانند میرزا کوچک و غیره.^۱ تا آن جا که می‌دانیم لقب میرزا در دوره تیموری به شاهزادگان داده می‌شد اما این که آیا این خاندان پیوندی با تیموریان داشته‌اند یا خیر اطلاعی در دست نیست. از طرف دیگر این خاندان به نام میرزایان سده نیز هم اکنون شهرت دارند.^۲ سنت شفاهی قهستان نسب این خاندان را به حسین قاینی و دختر حسن صباح می‌رساند. در حالی که در همایش خواجه نصیرالدین طوسی که در اسفند ماه سال ۱۳۸۹ ش/۲۰۱۱ م. در تهران برگزار شد در گفتگویی دوستانه با دکتر جلال حسینی بدخشانی که خود از اسماعیلیان خراسان و فردی مطلع و فرهیخته در زمینه مطالعات اسماعیلی است، ایشان در پی اثبات پیوستن خواجه نصیرالدین به اسماعیلیه اظهار داشت که دختر خواجه در هنگام اقامت در قلاع اسماعیلیان به عقد جد اعلاي خاندان داعیان موروثی خراسان و قهستان درآمده بود و علت اقتدار این خاندان در طول تاریخ نیز همین بوده است. در حالی که قدیمی‌ترین تاریخی که می‌توان برای این خاندان از مدارک موجود تعیین کرد مربوط به اواسط سده ۱۰ ق/۱۶ م می‌شود^۳ و چون همین مدارک حکایت از اقتدار و رهبری این خاندان دارند باید پذیرفت که قدمت حضور مقتدرانه آنان باید به سال‌ها و شاید سده‌های پیش از آن نیز بازگردد.

دومین پیری که محمود از او یاد می‌کند ارس خان نام داشته که ساکن دره نور، احتمالاً در ولایت ننگرهار افغانستان بوده است (بیت ۵۵). مافوق بودن مقام وی نیز از آنجا مشخص می‌شود که در بیت ۵۴ ذکر می‌کند که مرادخان طاهری را ارس خان در فلان موضع به کار گمارده است. به همین ترتیب در بیت ۵۷ ارس خان را «سرور» علی خواجه که در جوی نو مقام معلمی داشته به شمار آورده است. این موارد می‌رساند که هر پیر چند معلم در زیر دست خود داشته است و عزل و نصب معلمان به دست پیر (داعی) انجام می‌شده است. اصطلاح پیر به نظر می‌رسد که برای مناطق شرقی بیش‌تر به کار می‌رفته است، مانند: پیر فاضل علی در گجرات (بیت ۴۶)، پیر محمد، برادر کسی که در موئنان معلم بوده است (بیت ۴۵). این مورد را درباره اسماعیلیه

۱ همان، ص ۴۰۸.

۲ همان، صص ۴۰۵ و ۴۰۹.

۳ همان، صص ۴۰۴-۴۰۶.

هند، پاکستان، افغانستان، خراسان و بدخشان بهتر می‌توان دید که تأکیدی بر این برداشت از شعر محمود است.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد مادون پیرها معلم‌ها بودند که از سوی پیرها (یا داعیان) انتخاب می‌شدند و زیر دست آنان به کار دعوت می‌پرداختند. محمود در ذکر معلم‌ها از اصطلاح‌های دیگری همچون: «عارف» (بیت‌های ۲۰، ۲۶، ۶۲)، «درویش» (بیت‌های ۲۴، ۲۸، ۵۶) و «ساقی» (بیت ۵۴) نیز استفاده کرده است که به درستی روشن نیست آیا این واژه‌ها را به جهت ادبی برگزیده یا در واقعیت بیرونی هم به کار گرفته می‌شده است. اگر معلم‌ها زیر دست پیرها و داعیان کار می‌کردند پس باید مقام آن‌ها هم ردیف ماذونان در دوره‌های قبل بوده باشد. آن چه تازگی دارد به کار بردن واژه کشور برای قلمرو هر معلم است (بیت ۹). البته مشخص نیست که شاعر به تعمد یا به تساهل چنین لفظی را برگزیده است. اگر قلمرو هر حجت در دوره فاطمی یک جزیره قلمداد می‌شد دور از ذهن نخواهد بود که واژه کشور هم برای هر معلم از سر تفکر و تعمد برگزیده شده باشد.

محمود برای یاد کردن از نام معلمان، گاه از عنوان‌هایی یاد می‌کند که به درستی مشخص نیست آیا جزئی از نام آنان به شمار می‌آمده یا نشان دهنده جایگاه اجتماعی آن فرد در روزگار خودش بوده است. چنان که می‌توان از این عنوان‌ها یاد کرد: ملا (بیت‌های ۳۰ و ۴۰)، میرزا (بیت‌های ۱۷ و ۳۸)، میر (بیت‌های ۱۴، ۱۸، ۴۲، ۵۰)، بابا (بیت ۱۹)، خواجه (بیت‌های ۳۰، ۳۱، ۵۷)، سلطان (بیت‌های ۳۱ و ۳۳)، ملک (بیت‌های ۳۴ و ۵۲)، شاه (بیت‌های ۱۱، ۴۴، ۷۲)، امیر (امیرک، بیت ۴۹)، حاجی (بیت ۵۲)، خان (بیت‌های ۵۴، ۵۵، ۵۷). نگارنده پیش از این با چند نفر از معلمان یاد شده از طریق آثار به جامانده از آنان یا خاطرات اشخاص محلی، آشنایی داشته است اما اگر بتوان یکایک این شخصیت‌ها را مشخص کرد آن گاه می‌توان به داوری نشست که این معلمان از نظر پایگاه اجتماعی در کدام طبقه و قشر جای داشتند. از طرف دیگر به کار گرفتن اصطلاحاتی مانند درویش و بابا به نظر می‌رسد در راستای همان هدف استتار، زیر پوشش صوفی‌گری باشد. آن چه بر حسب آشنایی با این شخصیت‌ها و وضعیت اسماعیلیان منطقه کم‌تر می‌توان در آن تردید کرد، سرآمدی نسبی معلمان در دانش و جایگاهشان از نظر منزلت اجتماعی در میان مردم شهر و روستای خود آنان بوده است.

پایین ترین جایگاه در سلسله مراتب دوره فاطمی را مستجیبان تشکیل می‌دادند که در شعر محمود با واژه‌های: «مؤمنان» (بیت‌های ۸ و ۲۳)، «محبان» (بیت ۲۶)، «عشاق» (بیت ۴۳) و «مستان» (بیت ۴۳) به معنای جماعت و توده جوامع اسماعیلی یاد شده‌اند. هر چند واژه محب را گاه برای معلمان نیز به کار گرفته است (بیت‌های ۲۹، ۳۰، ۵۱، ۶۰، ۶۲) که به نظر می‌رسد در معنای اصلی کلمه به مجموعه پیروان قاسمشاهیان گفته می‌شده است.

باورها

محمود، شاعر قصیده فوق از یک سو قصد سخن گفتن از باورهای خود و جامعه خود را ندارد و از دیگر سو به نظر نمی‌رسد که میزان دانش و بینش او در حدی بوده که این مقولات دغدغه ذهنی اش باشد. با این وجود، جست‌وجو و گریخته در شعر او ردپایی از باورهای جوامع قاسمشاهی این دوره را می‌توان دید. باور به دوران‌های ششگانه خلقت: دور آدم^(ع)، نوح^(ع)، اسماعیل^(ع)، موسی^(ع)، عیسی^(ع)، محمد^(ص) کماکان در این قصیده دیده می‌شود (بیت‌های ۶۷ تا ۶۹) بدون آن که اشاره‌ای به دوران هفتم داشته باشد. اما در توالی این دوران‌ها و نام انبیاء هر دوره، ناگهان نام سیدنا آورده می‌شود (بیت ۷۰) که به احتمال بسیار، منظورش، حسن صباح است و شاید تکریم وی به عنوان پایه گذار دوره جدید، دور هفتم؛ در تاریخ خلقت. وی سپس یک بار دیگر بعد از ذکر سیدنا به سراغ مدح خاندان داعیان موروثی خراسان می‌رود (بیت‌های ۷۱ و ۷۲). آیا به راستی ارتباطی میان حسن صباح و این خاندان وجود داشته است؟ گویی شاعر به دنبال دوران‌های بزرگ خلقت و نام انبیایی که هر دوران به دست آنان ساخته شده از حسن صباح و سپس این خاندان یاد می‌کند. آیا این باور پیروان این خاندان بوده یا جهان بینی خود شاعر؟

باوری که در این قصیده بسیار ملموس است ترس از آخرت و مبحث شفاعت است و شاعر می‌کوشد تا تمامی صاحب‌مقامان دعوت از امام و معلم گرفته تا همه مؤمنان و محبان را شفیع خود گرداند تا خداوند از گناه او درگذرد (بیت ۶۳ تا به آخر). این ترس از جزای گناهان و باور به شفاعت بحث جدیدی نبوده و در شمار باورهای دست کم نزاریه قرار داشته است. چنان که در دیوان اشعار یکی از داعیان اواخر دوران الموت نیز دیده می‌شود.^۱ قایل شدن صفاتی برای خدا و ذکر خداوند با برخی از صفات ثبوتیه ظاهراً نشان‌دهنده تأثیر افکار غیر اسماعیلی حاکم بر

۱ برای نمونه، حسن محمود کاتب، دیوان قائمیت، صص ۵۵، ۲۹۱.

جوامع قاسمشاهی بوده است (بیت‌های ۶۴ و ۶۶). گویی شاعر اسماعیلی از جنجال‌های پیشینیان خود بر سر انکار هرگونه صفتی برای خداوند بی‌خبر بوده است. همان‌گونه که عنوان «حاجی» «حاجی» در ذکر یکی از معلمان (بیت ۵۲) نشان از تغییر باورها دارد. البته اگر این عنوان جزئی از نام فرد به شمار نرفته باشد، بار دیگر نشان از تحلیل اعتقادات و باورهای جوامع قاسمشاهی دارد. ظاهراً عقاید آنان تحت‌تأثیر اهل سنت و شیعیان اثنی‌عشری که حاکم بر جوامع آنان بودند قرار گرفته است. هرچند که اختفاء و تقیه نیز می‌توانسته سهمی داشته باشد. به نظر می‌رسد جوامع قاسمشاهی این دوران از مبحث تاویل هم که اساس اعتقادات اسماعیلیه را تشکیل می‌داد بی‌خبر بودند. آنان گویی از تاریخ مذهب خود نیز آگاهی نداشتند و چیزی دربارهٔ اعمال قرمطیان در حمله به حجاج خانه خدا و ربوده شدن حجرالاسود نمی‌دانستند یا حتی از افکار ناصر خسرو و نکوهیدن حج ظاهری^۲ مطلبی به گوششان نخورده بود.

اصل قصیده

غلام شاه مردانم چه باک از خارجی دارم
 به قلبم سکه شاهی ز دل جوهر چه می‌خواهی
 شب معراج پیغمبر، که بوده راهبان بر در
 رسولی چون نبی دارم به دل مهر علی دارم
 شب معراج کز بستر نبی شد جانب داور
 هزاران پند گفتم من ترا [ای] رهبر [و] سالک
 مرو دنبال نام و ننگ، سگ نفس آور اندر بند
 اگر مولا شود یارم نسازد مرد حق خووارم
 معلم های هر کشور بگویم اسم هر رهبر
 به اول از خراسان گو ز پیر و رهبر او گو
 تو یعقوب شاه داعی دان، امورش امر شاهی دان
 مقام و منزلش پترو خدا خواهی به امرش رو

مطیع امر یزدانم چه باک از خارجی دارم
 بیا گر مرد این راهی چه باک از خارجی دارم
 به غیر خواجهٔ قنبر؟ چه باک از خارجی دارم
 نظر را بر وصی دارم چه باک از خارجی دارم
 ندید آنجا به جز حیدر چه باک از خارجی دارم
 بکن گوش ار نه ای هالک چه باک از خارجی دارم
 ز مردان این شنودم پند چه باک از خارجی دارم
 خبر از مؤمنان آرم چه باک از خارجی دارم
 شفیع خود کنم یک سر چه باک از خارجی دارم
 دمامم ذکر ایشان گو چه باک از خارجی دارم
 ملازم هاش راهی دان چه باک از خارجی دارم
 ز من این نکته ها بشنو چه باک از خارجی دارم

۱ برای نمونه، ناصر خسرو، وجه دین، ص ۱؛ ناصر خسرو (۱۹۴۸)، رساله شش فصل یا روشنائی نامه نثر، به تصحیح و.

ایوباف، قاهره: مطبعة الکاتب، صص ۱۰-۱۴، ۱۶-۱۹، ۲۷-۲۸، ۳۲، ۳۷-۳۸.

۲ ناصر خسرو (۱۳۷۳)، دیوان ناصر خسرو قبادینی مروری، با مقدمه حسن تقی زاده، تهران: نشر نگاه، صص ۳۰۷-۳۰۸.

خدا یا نقد صوفی را نگهدار از همه آفات
 دگر از ایل بیچاره تو ذکر میر حیدر گو
 تو شمس الدین علی [را] دان که باشد مسکنش غوریان
 میان لاختیان ره بین به جو ملا کمال الدین
 دگر میرزا علی را دان که باشد ایل شییبانی
 کنیم از میر رستم یاد کو ساکن به جا جرم است
 هم از بابا علی کوهساری طلب کن همت و یاری
 یکی عارف که در جام است و محمود است نام او
 ز الله داد و خلق او که باشد در فره ساکن
 غلام علی به کوه آباد دلش از ما سوی آزاد
 کند مرغ دلم پرواز به مولد گاه خویشم باز
 بیا پیک صبا برسان سلام من به صد دستان
 به ماهوسک نعمت الله است غلام خاص الله است
 به رایک ساکن عارف که اسمش شاه حسین آمد
 ز میرزگ یادگار است آن، منور دین و دنیایش
 بجو درویش قطب الدین که درین است قطب دین
 (ورا) بی شک ولی می دان به خلقش چون نبی می دان
 چه ملا قاسم بو رنج که نقد خواجه جان باشد
 به بسکک مرد حق یقین سلطان علی باشد
 مرا مولود از آن خاک است و دایم جسته ام همت
 ز سلطان باز گو آن به [به] آنزد اهل که تا مه
 ملک اندر سده رهبر به امر داعی سرور
 چه گویم وصف از کندر رضا ساکن دران چون در
 بود در عارک و در افکشت امین و امن با ایمان
 به سرخیچ دوست محمد را دعا گویم در هر دم
 ز جازار ولی گویم هم از میرزا علی گویم
 بشو سوی عراق ای دل بشکرت روز هر منزل
 جماعات عطاء الهیان را صد صفا باشد
 معلم در حد کرمان تو ملا شاه بیک [را] دان

بدین و مذهبش صلوات چه باک از خارجی دارم
 ز صدقش سر بسر برگو چه باک از خارجی دارم
 ز لطفش جان و دل شادان چه باک از خارجی دارم
 کند بیگانه را تلقین چه باک از خارجی دارم
 اگر دانای مردانی چه باک از خارجی دارم
 ز عشاقان دل گرم است چه باک از خارجی دارم
 طلب زان بنده [کن؟] باری چه باک از خارجی دارم
 مطهر جان و جسم او چه باک از خارجی دارم
 بود از زمهره باطن چه باک از خارجی دارم
 شوند عشاق او دلشاد چه باک از خارجی دارم
 شود با مؤمنان هم راز چه باک از خارجی دارم
 به درویشان قوهستان چه باک از خارجی دارم
 به سوی حق و راه است چه باک از خارجی دارم
 محبان را چو عین آمد چه باک از خارجی دارم
 کز آن روشن بود جانش چه باک از خارجی دارم
 طریقت دان حقیقت بین چه باک از خارجی دارم
 محب متقی میدان چه باک از خارجی دارم
 محب خاندان باشد چه باک از خارجی دارم
 اخویم چون ولی باشد چه باک از خارجی دارم
 ز روح خواجه ها همت چه باک از خارجی دارم
 بود در خنک و در نوده چه باک از خارجی دارم
 خدایش حافظ و یاور چه باک از خارجی دارم
 دلش از مهر مولا پر چه باک از خارجی دارم
 ثنا گویم و را از جان چه باک از خارجی دارم
 نه اندوه بیند و نه غم چه باک از خارجی دارم
 و را کلب علی گویم چه باک از خارجی دارم
 که گردد مدعا حاصل چه باک از خارجی دارم
 معلم شان رضا باشد چه باک از خارجی دارم
 بود از جمله مردان چه باک از خارجی دارم

معلم در سیرقو دان ز احشامات دل آگاه
 ز عشاقان هندوستان مجالششان بود بستان
 حسن شاهست در لاهور داعی سوی مولانا
 ایل بین ساکن مولتان اخویش پیر محمد دان
 معلم در حد گجرات پیر فاضل علی باشد
 خضر خان ساکن دیول به دیول نیستش مبدل
 بود اندر جلالت پور کسکه نام او دانا
 عزیز امیرکی باشد معروف در حد کابل
 ز بک توت میر محمد را دعا خواندن بود رخصت
 یکی در چاریک کار است که اسمش رحمه الله است
 دگر اندر فریضه آن ملک حاجی معلم دان
 به لیهان کرد آن حیدر قاسم به حق گویا
 مراد خان طاهری را ارس خان گنگنش داده
 ارس خان داعی حق دان که اندر دره نور است
 بود درویش علی در اصل سبزار عارف حیدر
 دگر از جوی نو و از علی خواجه بیاد [و] ر
 کُتل یک موضعی باشد محمد رهبر است آنجا
 شنو ز اقلیم ترکستان و حق دانان آن کشور
 محب است در غوری که امرش هست دستوری
 بود حقداد در قندز معلم بر سر جمعی
 بدیع آن عارف حق دان که ساکن در بدخشان است
 به حق این معلم ها بحق این خدا دانها
 الهی فردی و اکبر پناه کهتر و مهتر
 کنی ز اسرار آگاهم نمائی سوی خود راهم
 الهی بی نیازی تو الهی کار سازی تو
 بحق آدم و حوا بحق صالح و یحیی
 بحق نوح و طوفانت به اسمعیل و قربانت

همی دان میر نور الله چه باک از خارجی دارم
 بگویم صدق آن مستان چه باک از خارجی دارم
 در این اسرار با معنا چه باک از خارجی دارم
 مطیع امر الرحمن چه باک از خارجی دارم
 چه او فاضل ولی باشد چه باک از خارجی دارم
 خیر و عالم و اکمل چه باک از خارجی دارم
 غلام خاصه مولا چه باک از خارجی دارم
 غلام صاحب دلدل چه باک از خارجی دارم
 خداوندش دهد فرصت چه باک از خارجی دارم
 محب خاص الله است چه باک از خارجی دارم
 بود حق دان بود حق خوان چه باک از خارجی دارم
 از آن روشن شود دلها چه باک از خارجی دارم
 بود ساقی از این باده چه باک از خارجی دارم
 از آن گوشه مأمور است چه باک از خارجی دارم
 به صدق و خلق چون قنبر چه باک از خارجی دارم
 ارس خانش بود سرور چه باک از خارجی دارم
 در آن حدش بود ما و ا چه باک از خارجی دارم
 که یک یک گویم ای رهبر چه باک از خارجی دارم
 به گویم ار نه دل کوری چه باک از خارجی دارم
 دل تاریک را شمع چه باک از خارجی دارم
 به تحقیق از محبان است چه باک از خارجی دارم
 گناه را عفو فرما چه باک از خارجی دارم
 ز تقصیرات من بگذر چه باک از خارجی دارم
 کمینه کلب در گاهم چه باک از خارجی دارم
 یقین دانای رازی تو چه باک از خارجی دارم
 به بخشائی گناه ما چه باک از خارجی دارم
 شدم در امر و فرمانت چه باک از خارجی دارم

۱ غیاث الدین میرشاهی در زیر نویس خود احتمالاً به عنوان ذکر نسخه بدل نام محب علی را ذکر کرده است.

۲ به همان شیوه بالا غیاث الدین میرشاهی در زیر نویس به جای بدخشان واژه صبردان را آورده است.

شفیع آخرت فردا چه باک از خارجی دارم
 رئیسان با رضای او چه باک از خارجی دارم
 که غمگین باد نا لایق چه باک از خارجی دارم
 رضای حق رضای او چه باک از خارجی دارم
 چه نور الدهر شد یاور چه باک از خارجی دارم
 بزرگان راست این آئین چه باک از خارجی دارم
 غلامش را غلامانند چه باک از خارجی دارم
 بود با اینها همدم چه باک از خارجی دارم

بحق موسی و عیسی رسول الله نبی ما
 به سیدنا و رای او به اعجاز و دعای او
 بحق صوفی و صادق علومش بر همه فایق
 به یعقوبشاه پیر ما و آن دست دعای او
 چرا اندیشه باطن از این ضدان کنی محمود
 شفیع جرم من باشند این مردان راه دین
 شفیع و هاسم و ولدان بوند حق شناسانند^۱
 بحق ذات نور الدهر بزرگ آن قائم اعظم

نتیجه گیری

شاعر قصیده فوق محمود قهستانی است که در اواسط سده ۱۱ ق. ۱۷ م. می زیسته و معاصر نورالدهر (متوفی ۶۶۹ ق. ۱۰۷۹ م.) بوده است. به احتمال، خودش و با اطمینان بیش‌تری برادرش در دستگاه دعوت قاسمشاهیان و در زیر دست خاندان داعیان موروثی خراسان و قهستان (اجداد میرزایان سده کنونی) فعالیت می کرده‌اند. آنگونه که از قصیده وی برمی‌آید گستره جغرافیایی قاسمشاهیان در آن دوران، جوامعی را دربر می‌گرفته است که امروز به کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان و هند تقسیم شده است. وی جوامع قاسمشاهی ایران را در زیر سه بخش: خراسان (بزرگ)، قهستان و عراق (عجم) یاد می‌کند. از خراسان از جوامعی نام می‌برد که بیش‌تر در اطراف تربت حیدریه، تربت جام، هرات و فراه قرار داشته است. در اینجا وی از دو ایل شیبانی و بیچاره (به احتمال بسیار جباره) نیز به عنوان پیروان قاسمشاهیان یاد می‌کند که امروزه طوایف اسماعیلی آنان در آنجا زندگی نمی‌کنند. از قهستان بیش‌تر به ذکر روستاهایی می‌پردازد که در اطراف بیرجند واقع شده بودند.

در بخش عراق عجم هم فقط به ذکر جماعات عطاءالهیان بسنده می‌کند. در حالی که در این میان اسامی برخی از مناطق دیگر را که از دیگر منابع از وجودشان باخبر هستیم از قلم می‌اندازد که عمدی بودن برخی از آنها کاملاً آشکار است. برخی را به خاطر رعایت شرایط اختفا و پاره‌ای را احتمالاً به سبب رقابت و شاید انشقاق نادیده می‌گیرد. در برابر، خبر از مناطقی می‌دهد

۱ کذا، در زیر نویسنده غیاث‌الدین میرشاهی: شفیع ما ستم کاران سدیدت حق شناسانند.

که تقریباً از وجود آن‌ها بی‌خبر بودیم. از هند و پاکستان و بخش‌های شرقی افغانستان بیش‌تر از شهرها و مناطقی یاد می‌کند که در اطراف لاهور، ملتان، پنجاب، گجرات و کابل قرار داشتند. مناطقی از افغانستان را که در دست شیانیان و جانشینان آنان قرار داشته ترکستان خوانده و از غور، قندوز، بدخشان (به احتمال بسیار شیرغان) یاد کرده است.

از قصیده محمود می‌توان پی برد که در نظام فکری قاسمشاهی نسبت به دوران‌های پیشین تغییراتی رخ داده است. باور به دوران‌های ششگانه کماکان برقرار بوده اما دور هفتم ظاهراً با آغاز دعوت جدید و حسن صباح آغاز می‌شده است. در حالی که برخی از اعتقادات حاکمان و همسایگان سنی و شیعه به باورهای آنان نیز راه یافته است. عناوین سلسله مراتب دعوت نیز به دلایلی از جمله تقیه تغییر یافته و اصطلاحات: نبی، وصی، مولا (قائم اعظم)، پیر (رهبر، داعی)، معلم و مؤمن (محب) به جای آن نشسته بوده است.

منابع و مآخذ

- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ایوانف، م. س (۱۳۸۵). *عشایر جنوب*، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون.
- خاکی خراسانی (۱۹۳۳)، *منتخب دیوان خاکی خراسانی*، به کوشش و ایوانف، بمبئی: انجمن تحقیقات اسلامی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، *حیب السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- خورموجی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، *نزهة الاخیار*، به کوشش علی آل‌داوود، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸-۱۳۳۹)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات*، به کوشش محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- فسایی، حسن (۱۳۶۷)، *فارسانامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران: امیر کبیر.
- قهرمانی ایبوردی، مظفر (۱۳۳۵)، *از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس*، شیراز: [بی‌نا].
- کاتب، حسن بن محمود (۱۳۹۰)، *دیوان قائمیات*، تهران: میراث مکتوب.
- گمنام (۱۳۴۶)، «هفت باب بابا سیدنا»، *پیوست کتاب مارشال گ. هاجسن، فرقة اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تبریز: کتابفروشی تهران با همکاری فرانکلین.
- محمدزاده، قربان و محبت شاهزاده (۱۹۷۳)، *تاریخ بدخشان*، به کوشش آ. آ. یگانه، مسکو: دانش.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۳)، *نزهة القلوب*، به کوشش گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.

- معزی، مریم (۱۳۸۹) «بازنگری در روابط اسماعیلیان و ملوک نیمروز بر پایه متنی نویافته»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش ۶.
- ----- (۱۳۷۰)، «رساله حسین بن یعقوبشاه»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۳ و ۴.
- ناصر خسرو (۱۳۷۳)، دیوان ناصر خسرو قبادیانی المروزی، با مقدمه حسن تقی‌زاده، تهران: انتشارات نگاه.
- ----- (۱۹۴۸)، رساله شش فصل یا روشنائی نامه نثر، به تصحیح و. ایوانف، قاهره: مطبعة الکاتب.
- ----- (۱۳۰۳)، وجه دین، برلین، کاویانی.
- نجفی، علی محمد (۱۳۹۱)، وقایع ایلات خمسه و پژوهشی در تبار شناسی ایل عرب جباره و شیبانی، شیراز: جام جوان.
- نصیرالدین طوسی (۲۰۰۵)، روضه تسلیم، به کوشش سید جلال حسینی بدخشانی، لندن: آی. بی. توریس.
- نهانندی، ملا عبدالله (۱۹۳۱)، مآثر رحیمی، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته: ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله.
- هراتی، خیرخواه (۱۹۶۱)، رساله خیرخواه هراتی، به کوشش و. ایوانف، تهران: انجمن اسماعیلی.
- Ivanov, V. A (1933), Guide to Ismaili Literature, London: Royal Asiatic Society.
- ----- (1963), *Ismaili Literature*, Tehran: Tehran University, 1963.
- Poonawalla, I. K. H. (1977), *Bibliography of Ismaili Literature*, Malibu, California..
- جویا، نجیب الله (مهر ۱۳۸۸)، «آغاز تاریخ اسماعیلیه در افغانستان»، خاوران:
<http://www.khawaran.com/html/تاریخی/آغاز-تاریخ-اسماعیلیه-در-افغانستان/>
- <http://www.places-in-the-world.com/1167710-region-punjab.html>.
- <http://www.places-in-the-world.com/1419072-pk-place-daul.html>.
- <http://www.places-in-the-world.com/search-places.html>.
- نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران:
<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.